



شیوه محمدجواد ظریف و محمود احمدی نژاد، در انتخابات ۹۶ هم مقابل یکدیگر قرار دارد

انتخاب مردم؛ کودک یا بالغ؟



رضا نصری حقوق‌دان بین‌المللی

در دهه‌های گذشته، سیاست خارجه ایران – مانند لایه‌های روان انسان، آن‌طور که روان‌شناس معروف کانادایی اریک برن تعریف کرده است – دست‌کم یک وجه «کودک» و یک وجه «بالغ» داشته است. وجه «کودک» آن – مانند آنچه در تبیین رفتار انسان کودک برمی‌شمارند – در تخیلات سیر می‌کند، به دنبال هیجان است، آینده را نمی‌بیند، مصلحت را تشخیص نمی‌دهد و رفتارهای آن عمدتا عجولانه، نمایشی و نامتعارف است؛ اما وجه «بالغ»، مبتنی بر رفتارهای پخته و منطقی است، تجزیه و تحلیل می‌کند، آینده‌نگری می‌کند و میان احساسات و عقل تعادل برقرار می‌کند. اگر این قبیل «وام‌گیری‌های میان‌رشته‌ای» را معتبر بدانیم، در سال‌های اخیر، بدون تردید بخش «کودک» سیاست خارجه ایران در شخص محمود احمدی‌نژاد نمود پیدا کرده است و بخش «بالغ» آن در وجهه و عملکرد محمدجواد ظریف در عرصه بین‌المللی تجلی یافته است. تفاوت و نتایج این دو طرز رفتار را نیز می‌شود در موضع‌گیری‌ها و واکنش‌های این دو «نماد» به موضوعات مهم سیاست خارجه کشور به وضوح مشاهده کرد. به‌عنوان مثال، در مواجهه با موضوع «قطع‌نامه‌های شورای امنیت»، محمود احمدی‌نژاد – در اظهاراتی نامتعارف و اکنده از احساسات – از بی‌اهمیت‌بودن این اقدام سازمان ملل سخن به میان آورد؛ قطع‌نامه‌های الزام‌آور و پرمخاطره مهم‌ترین نهاد بین‌المللی را «کاغذپاره» نام گذاشت و متعاقبا در پس‌صندور پی‌درپی قطع‌نامه‌های فصل‌هفتمی علیه کشور – که با سختگیرانه‌ترین اهرم‌های حقوقی، حوزه‌های مالی، بانکی، نظامی، صنعتی و انرژی کشور را نشان رفته بود – قدرت‌های جهانی را دعوت کرد تا «آن‌قدر قطع‌نامه بدهند که قطع‌نامه‌دانشان پاره شود»؛ هرچند این رفتار رئیس‌جمهور وقت ایران برای بخشی از افکار عمومی سرگرم‌کننده و اکنده از لحظات فرح‌بخش کودکانه بود؛ اما او با اتخاذ این رویکرد – در عمل نه‌تنها بر اتهام «قانون‌گریزی»، «بی‌منطقی» و «ماجراجویی» ایران مهر تأیید زد و به اقدامات خصومت‌آمیز کشورهای متخاصم نزد افکار عمومی مشروعیت بخشید، بلکه فلسفه وجودی «مذاکرات» را نیز در عمل زیر سؤال برد و از این طریق لطمات سنگینی به منافع ملی وارد کرد.

اما محمدجواد ظریف در واکنش به صدور اولین قطع‌نامه علیه ایران، در سالن شورای امنیت سازمان ملل در کسوت سفیر ایران حاضر شد و سخنرانی‌اش را با این جمله آغاز کرد: «امروز، روز تاسف‌باری برای روحانی عدم اشاعه است»؛ یعنی او از اولین جمله بیانات خود در واکنش به این اقدام، مسئله را این‌گونه به تصویر کشید که «اقدامی که انجام شده، نه مشکلی برای ایران که مشکلی برای تمام دنیا ایجاد کرده است؛ چراکه نظام حقوقی رژیم عدم اشاعه را – که از مهم‌ترین زیربنای ساختار امنیت جهانی است – با تهدید انحلال روبه‌رو کرده است». به عبارت دیگر، محمدجواد ظریف اقدام شورای امنیت را نه از زاویه احساسی و هیجانی بلکه از منظر «سیستمیک» مورد انتقاد قرار داد و با جملاتی حساب‌شده و مستدل، «مسئله‌سازی برای ایران» را با «بحران‌سازی برای کل جهان» برابر و مترادف ترسیم کرد و متعاقبا به اثبات «تصنعی‌بودن» و «غیرمتقن» و غیرضروری‌بودن» این بحران‌سازی‌ها پرداخت. دکتر ظریف به خوبی واقف بود اگر موضع ایران را مانند محمود احمدی‌نژاد بیان و فرمول‌بندی کند، او نیز این تصور را ایجاد خواهد کرد که ایران برای «نظام بین‌المللی» و سازوکارهایش هیچ ارزشی قائل نیست (یعنی از استفاده از همین سازوکارها برای رفع مشکل نیز محروم خواهد ماند) و تهران سیاستی مبتنی بر رویارویی و مقابله با جهان را در پیش گرفته است. طبیعتا، همان‌طور که در سال‌های متعاقب ثابت شد، با اتخاذ چنین موضعی این امکان از کشور نیز سلب می‌شد تا جریان‌های مختلف سیاسی در جهان و افکار عمومی را به حمایت از ایران متقاعد کند.

محمود احمدی‌نژاد موضوع رژیم اسرائیل و رویارویی با آن را نیز – که از دیگر موضوعات مهم سیاست خارجه ایران است – با «انکار هولوکاست» آغاز کرد؛ رئیس‌جمهور وقت ایران که جایگاه خاصی برای «آینده‌نگری»، «تجزیه و تحلیل» و «تشخیص مصلحت» در حوزه دیپلماسی قائل نبود، تصور می‌کرد با زیر سؤال‌بردن اصل «هولوکاست» و به استهزاکشیدن آن از طریق کنفرانس‌های بین‌المللی، موفق خواهد شد «اهمیت» ۶۰ساله این‌فاجعه را در اذهان عمومی غرب خُرد کند و از این طریق یکی از ارکان و سنگ‌بنای رژیم اسرائیل را با جنجال فراوان به لرزه درآورد؛ اما نتیجه

اقدام او در نهایت این شد که جریان صهیونیسم و دستگاه تبلیغاتی آن – به پشتوانه ۶۰ سال تبلیغ، کوله‌بار عاطفی و انزجار عمومی مردم غرب از کارنامه نازی‌ها – موفق شد ایران را هم‌دیف و هم‌مسئلك با جریان فاشیسم دهه ۱۹۳۰ اروپا معرفی کند و از این طریق حتی برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای را نیز با بحث «یهودکشی» و اتهام توسعه‌طلبی نازی‌وار ایران به صورت ناگسستنی پیوند بزند. درواقع، محمود احمدی‌نژاد نمی‌دانست که سنگ‌بنای اسرائیل «هولوکاست» نیست، بلکه «انکار هولوکاست» است که این رژیم را زنده نگه داشته و ازاین‌رو نه‌تنها دست نتانیاهو و رسانه‌های صهیونیستی را برای تبلیغ علیه ایران باز گذاشت، بلکه با برجسته‌کردن مسئله هولوکاست، در عمل موضوع «اشغال»، «شهرک‌سازی»، «جنایات جنگی اسرائیل در غزه» و «سلاح هسته‌ای اسرائیل» را نیز به حاشیه کشاند.

اما محمدجواد ظریف رویارویی با موضوع اسرائیل را با تبریک عید «روش‌هاشنا» به یهودیان جهان آغاز کرد! او سپس در یک اقدام رسانه‌ای هوشمندانه، حساب ایران را از حساب «فردی که به ظاهر هولوکاست را انکار می‌کرد»، جدا کرد و از این طریق تأثیر سال‌ها تلاش برای همسان‌سازی ایران با جریان‌های فاشیست، یهودستیز و یهودکشی را – که در افکار عمومی غرب بسیار حساسیت‌برانگیز است – خشن کرد. درواقع، در مجمع عمومی سازمان ملل همین موضوعات به حاشیه کشیده‌شده مظلوم‌نمایی و هراس‌افکنی اسرائیل است، به حاشیه بکشاند تا مسائل مهم‌تری را مانند مجهزبودن اسرائیل به سلاح اتمی، عضویت‌نداشتن اسرائیل در پیمان‌های منع اشاعه مانند ان‌بی‌تی، اشغال غیرقانونی سرزمین فلسطین، شهرک‌سازی و جنایات جنگی اسرائیل در غزه در کانون توجه قرار دهد. درهمین راستا، در اولین حضور هیئت دیپلماتیک دولت روحانی بگيرد، در مجمع عمومی سازمان ملل همین موضوعات به حاشیه کشیده‌شده درباره اسرائیل، بلافاصله پس از ایراد سخنرانی نتانیاهو از بودیوم، از سوی یک دیپلمات ایرانی در مقام «پاسخ» مطرح شد و در ماه‌های متعاقب نیز وزیر امور خارجه ایران در هر مصاحبه و حضور مطبوعاتی‌اش، اظهارات و اتهامات نخست‌وزیر اسرائیل درباره ایران را با اصطلاح «Smoke screen» (پرده‌ای از دود) پیوند زد و این‌گونه القا کرد که تمام همه‌جه‌های اسرائیل علیه ایران، به خاطر پنهان‌کردن کارنامه شوم و عملکرد غیرقانونی و

 	 	 	 	 	
هرچند تفاوت دو رویکرد در حوزه سیاست خارجی					
در نهایت در تاریخ ایران، کتاب‌های درسی «روابط بین‌الملل» و سر کلاس‌های دانشگاه‌های کشور ثبت و بررسی خواهند شد؛ اما حقیقت این است که در هفته‌های آینده					
مردم ایران مجددا به انتخاب میان این دو شیوه سیاست‌گذاری دعوت خواهند شد					

مخاطره‌آمیز این رژیم در سطح منطقه‌ای و جهانی است. دکتر ظریف در اولین مقاله‌ای که پس از انعقاد برجام در روزنامه بین‌المللی گاردین نوشت، مجددا بر عضویت‌نداشتن رژیم اسرائیل در معاهدات منع گسترش و مجهزبودن این رژیم به سلاح هسته‌ای اشاره کرد و مقامات اسرائیل را که سال‌ها به خاطر پررنگ‌بودن موضوع هولوکاست در موضع هجوم به ایران قرار داشتند، به اتخاذ مواضع دفاعی وادار کرد. حاصل رویکرد حساب‌شده دکتر ظریف و همه‌های «روابط‌عمومی» او به اسرائیل، انزوا بی‌سابقه این رژیم در محافل سیاسی و دیپلماتیک بود.

درباره «مسئله آمریکا» نیز که یکی دیگر از موضوعات مهم سیاست خارجه کشور است، تفاوت دو رویکرد کودک و بالغ را می‌توان به خوبی مشاهده کرد. محمود احمدی‌نژاد برخورد با موضوع آمریکا را با اقدامات غیرواقع‌بینانه و نمایشی از قبیل نامه‌نگاری‌های «بی‌پاسخ‌مانده» به رؤسای جمهور آمریکا و دعوت آنها به «منظره زنده تلویزیونی» رقم زد. سپس با اقداماتی مانند به استهزاکشیدن مقامات ایالات متحده در نشست‌های بین‌المللی (مانند «مادر غروس» خواندن هیلاری کلینتون، وزیر امور خارجه وقت، در یک کنفرانس مطبوعاتی در سوریه)، ارائه پیشنهاد مبنی بر «عاقل‌شدن آمریکا» و سپردن مدیریت جهان به دست ایران، ایراد اتهاماتی مبنی بر دست‌داشتن دولت آمریکا در حادثه ۱۱ سپتامبر و سپس تلاش بی‌جاصل برای بازید از محل حادثه و برخی جنجال‌آفرینی‌های مشابه در سفرهای نیویورک، فضا را عملا برای هرگونه برخورد سازنده یا حتی رویارویی مؤثر، با ایالات متحده نامساعد کرد. فرصت‌های حضور او در رسانه‌های پر مخاطب و محافل تخصصی و دانشگاهی این کشور نیز عمدتا با طرح همین مسائل جنجالی و هیجانی سپری شد؛ تاجایی‌که برخی

سیاست



 	 	 	 	 	
هرچند تفاوت دو رویکرد در حوزه سیاست خارجی					
در نهایت در تاریخ ایران، کتاب‌های درسی «روابط بین‌الملل» و سر کلاس‌های دانشگاه‌های کشور ثبت و بررسی خواهند شد؛ اما حقیقت این است که در هفته‌های آینده					
مردم ایران مجددا به انتخاب میان این دو شیوه سیاست‌گذاری دعوت خواهند شد					

موضع‌گیری‌های غیرضروری و نسنجیده او (مانند اظهارات او در دانشگاه کلمبیا نیویورک) مایه برنامه‌های سرگرمی شبانه و نمایش‌های طنز تلویزیونی آمریکایی‌ها شد. حتی بعضی جملات و موضع‌گیری‌های محمود احمدی‌نژاد چنان فرصت بهره‌برداری تبلیغاتی و سیاسی برای جریان‌های متخاصم آمریکایی ایجاد می‌کرد که اظهارات او را روی بیلبوردهای غول‌پیکر نیویورک، صفحات نمایشی آسمان‌خراش‌ها و بدنه اتوبوس‌های شهری قرار می‌دادند تا در معرض تماشای عموم باشد. طبیعتا، این فضا هرگونه فرصت و امکان اقدام در جهت حل بحران هسته‌ای و کاهش تنش‌های خطر‌آفرین میان ایران و آمریکا را از میان برداشت، تاجایی‌که در دولت‌های نهم و دهم، هیچ‌گونه دستاوردی برای حل بحران‌های مرتبط با آمریکا حاصل نشد.

محمدجواد ظریف اما از ابتدا از منطری علمی و کارشناسانه به موضوع «آمریکا» نگاه کرد و روشی پیش‌گرفت که با رویکرد تک‌بعدی و کلی‌نگر بیشتر جریان‌های سیاسی در ایران که آمریکا را به عنوان یک واحد یکپارچه، منسجم و «غیرقابل‌هدایت» می‌نگرند، تفاوت‌های بسیار داشت. او از ابتدا از استفاده ابزاری برای بهره‌برداری سیاسی و داخلی از موضوع آمریکا، پرهیز کرد و در عمل با ایالات متحده به‌عنوان یک قدرت جدی که باید با اهرم‌های درست و بجا مهار شود، برخورد کرد. جریان‌شناسی درست و تسلط ظریف بر دینامیسم سیاسی و سازوکارهای داخلی آمریکا و همچنین تعامل سازنده او با افکار عمومی این کشور، باعث شد دستگاه دیپلماسی ایران در نهایت رفتار آمریکا را «تاثیرپذیر» و «تغییرپذیر» ارزیابی کند، برای خود در برابر ایالات متحده «عاملیت» قائل شود و از «جبرگرایی» حاکم بر سایر جریان‌های سیاسی ایران – از جمله جریان احمدی‌نژاد – فاصله بگیرد. به دلیل غالب‌شدن این نگاه در دستگاه تصمیم‌گیری ایران، جواد ظریف موفق شد با استفاده از اهرم‌هایی که در اختیار دارد، در حد توان، جریان‌های داخلی آمریکا را به تقابل با یکدیگر بیندازد و از این جهت ظرفیت آسیب‌رسانی و قدرت مانور نهادهایی مانند کنگره را به حداقل برساند. مضاف بر اینکه محمدجواد ظریف با به کارگیری یک زبان فنی و حقوقی و استفاده از ادبیات ویژه سیاست داخلی آمریکا، موفق شد تا حد ممکن قدرت آسیب‌رسانی نهاده‌ها و شخصیت‌های متخاصم آمریکایی را مهار کند. تسلط وزیر امور خارجه ایران بر ظرفرات‌های حقوقی و قانون اساسی آمریکا، در مقاطع متعددی باعث شد او بتواند در مباحث داخلی این کشور درباره «ماهیت حقوقی» برجام، وظایف نهادهای مختلف در برابر معاهدات بین‌المللی و حتی روابط میان‌نهادی در ساختار سیاسی آمریکا در رسانه‌های این کشور دخل و تصرف کند و از این جهت به جریان‌های متخاصم اجازه ندهد به صورت یک جانبه و بی‌رقیب روایت و برداشت خود را در صحنه داخلی ایالات متحده به دیگران تحمیل کنند. نمونه بارز این قبیل اقدامات دکتر ظریف زمانی بود که او در پاسخ به نامه ۲۷ سناتور جمهوری‌خواه به مقامات ایران، با به‌کارگیری استدلال‌ها و زبان «حقوق داخلی» آمریکا، ایرادهای قانونی مواضع آنها را متذکر شد و از فضاسازی آنها به صورت مؤثری ممانعت کرد.

امروز بعضا به دلیل مواضع حساب‌شده و دقیق محمدجواد ظریف، دست‌کم نییمی از دستگاه سیاسی ایالات متحده و اکثریت درخور ملاحظه‌ای از تکنوکرات‌ها و کارشناسان سیاست خارجه در این کشور، به شدت اصرار دارند که اقدامات و رفتارهای دولت جدید ترامپ در قبال ایران از چارچوب‌ها و حد و مرز تعیین‌شده از سوی برجام تجاوز نکند و مدام دستگاه حاکم و قوای قانون‌گذار را به اتخاذ «احتیاط» در تعامل با ایران دعوت می‌کنند. حتی شاهدیم که امروز تندروترین طیف جمهوری‌خواهان در این کشور و افرادی که شناسنامه سیاسی‌شان با «ایران‌ستیزی» گره خورده است، مدام به جریان مخالف، افکار عمومی و جامعه جهانی «اطمینان» می‌بخشند که اقدامات‌شان در رابطه با ایران با تعهداتی که آمریکا به تهران سپرده هیچ مغایرتی ندارد.

هرچند تفاوت اتین دو رویکرد در حوزه سیاست خارجی در نهایت در تاریخ ایران، کتاب‌های درسی «روابط بین‌الملل» و سر کلاس‌های دانشگاه‌های کشور ثبت و بررسی خواهد شد؛ اما حقیقت این است که در هفته‌های آینده، مردم ایران مجددا به انتخاب میان این دو شیوه سیاست‌گذاری دعوت خواهند شد. آنجاست که باید همگان به این پرسش پاسخ دهند که در فضای منطقه‌ای و بین‌المللی کنونی – با تمام ریسک‌ها و مخاطراتی که دربر دارد – و درحالی‌که «انقلاب» نیز خود در آستانه ۴۰سالگی از مرحله طفولیت به مرحله بلوغ رسیده است، کدام رویکرد در حوزه سیاست خارجی بیشتر به نفع و مصلحت کشور است؛ رویکرد کودک یا رویکرد بالغ؟

زاویه

بحران ثبت‌نام در رقابت‌های سیاسی



علی شفیعی

بسیاری از کنش‌ها و واکنش‌های ما چندان با نُرِم‌های اخلاقی تناسب ندارد؛ بلکه می‌توان ادعا کرد با اخلاق و اخلاق‌گرایی فاصله‌ای بسیار دارد. یکی از مصادیق متاخر آن، بحث ثبت‌نام‌ها در شورای شهر بود. آیا نهاد شورای شهر نیازمند آشنایی با قواعد شهرسازی و شهرنشینی از یک سو و شیوه‌های جذب و هزینه‌های ایجاد رفاه، بهداشت و امنیت شهری از سوی دیگر هست یا نه؟ آیا نهاد شورای شهر نهادی بی‌ضابطه و قاعده و نهادی بدون هدف‌گذاری و معطوف به نتایج است یا این‌گونه نیست؟ این سوالات و سؤال‌های بی‌شمار دیگری می‌تواند بحران و عمق فاجعه‌ای به نام ثبت‌نام برای رقابت در شورای شهر را بهتر نمایان کند. این‌گونه مواجهه با مقولاتی از این دست، حداقل نشان‌دهنده دو نکته است؛ ۱) به‌بازی‌گرفتن ابزارهای عقلانی مدرن و کارآمدی که فلسفه وجودی‌شان مشخص و معین است؛

۲) بی‌بهره‌بودن جامعه پیرامونی از فهم درست جهان جدید و نهادهای پیشنهادهی آن. در این یادداشت حرمت همه انسان‌ها با هر تخصص و جایگاه اجتماعی و انسانی، مفروض نگارنده است و قصدم تنقیص یا توهین به هیچ صنف، نهاد و تخصصی نیست؛ فقط برآن هستم که نشان دهم رفتارهای ما چه نسبتی با اخلاق و اخلاق‌گرایی دارد. برخی افراد هستند که منتظرند از شورای شهر گرفته تا خبرگان ثبت‌نام کنند؛ چون ما فهم درستی از این نهاده‌ها و وظایف آنها ندارند یا خود را متخصص در همه این جایگاه‌ها و نهاده‌ها می‌دانند- همه این جایگاه‌ها و نهاده‌ها غیراخلاقی‌اند- که هر دو رفتارهایی غیراخلاقی‌اند- غافل از اینکه شهردار خوب لزوما رئیس‌جمهور خوسی نخواهد بود و رئیس‌جمهور موفق لزوما توفیقی در مجلس یا نهادی دیگر نخواهد داشت. در انتخابات پیش‌رو، وقتی به اسامی حقیقی و جایگاه‌ها و هویت‌های حقوقی ثبت‌نام‌کنندگان مراجعه می‌کنیم، این فاصله از منظر شهر و اخلاق‌گرایی به وضوح بیشتری نمایان است. همان‌گونه که ثبت‌نام یک موزیسین در شورای شهر توجیه اخلاقی ندارد، ثبت‌نام یک مداح و امام جماعت یا یک استاد حوزه و دانشگاه غیرمرتبط با نهاد منظر شهر توجیه ندارد. همان‌گونه که ثبت‌نام یک کشتی‌گیر و فوتبالیست ... توجیه اخلاقی ندارد. ثبت‌نام چه‌رهای که تنها تخصصش روزنامه‌نگاری یا مقاله‌نویسی است هم توجیه ندارد.

این عبور از مرز اخلاقی و اخلاق‌گرایی؛ زمینه را برای برخی فراهم کرده است که نه‌تنها از ناکارآمدی شورای شهر سخن بگویند، بلکه زمینه را برای جعل برخی کمسیون‌ها و نهادهای غیرمرتبط با فعالیت‌های نهادی مانند شورای شهر فراهم کرده است که محملی شده است برای برخی سوءاستفاده‌ها. به‌راستی اگر در این نظام متولی امور فرهنگی داریم، چرا شورای شهر باید ردیفی داشته باشد برای فعالیت‌های فرهنگی که نوعا و در عمل هم می‌دانیم بسیاری از آنها محملی هستند برای امور خاص. وقتی شورای شهر و به تبع آن شهرداری خود را متولی فرهنگ‌سازی بداند، هزینه‌های میلیاردي برای بیلبوردهایی تعریف می‌کند که همه در این چند سال اخیر به وضوح دیداییم به کدام سمت و به حرکت‌اند.

ثبت‌نام‌کنندگان محترم به این نکته توجه نمی‌کنند که از مسیر ثبت‌نام‌های متعدد چه هزینه‌های گزافی تا طی مراحل تأیید یا ردصلاحت و پس از آن بر بیت‌المال و بودجه‌های عمومی تحمیل می‌کنند که عملی کاملا غیراخلاقی است. ای‌کاش بازگشت به اخلاق را در این‌گونه امور، کسانی شروع می‌کردند که خود را منادیان اخلاق می‌دانند و ای‌کاش دعوت به این بازگشت را کسانی محل توجه قرار می‌دادند که در مقام اصلاحات‌اند.

نگاه

آرزوهای مشترک با رئیس‌جمهور



نعمت احمدی حقوق‌دان

گردش ایام در حرکت نخبگان برای دومین‌بار در طول تاریخ ایران بعد از مشروطه، سکان اداره قوه مجریه را به دو حقوق‌دان سپرده؛ هرچند بودند افرادی که در دستگاه اجرایی کشور به پست‌های کلیدی حتی نخست‌وزیری رسیدند که تحصیلات حقوقی داشتند اما به حقوق‌دانی شهره نبودند؛ میرزاحسن مشیرالدوله‌پیرنیا، فرزند میرزانصراله‌خان مشیرالدوله‌پیرنیا که تحصیلات خود را در مسکو و سن‌پترزبورگ در رشته حقوق به پایان برد اما مردی سیاسی بود که به کمک پدرش میرزانصراله‌خان و برادرش میرزااحسن مؤتمن‌الملک سرانجام متحصنین مشروطه‌خواه را به نتیجه رساند و فرمان مشروطه را مظفرالدین‌شاه قاجار امضا کرد یا محمدعلی فروغی ذکا‌الملک که با نخست‌وزیری خود رضاشاه را به سلطنت رساند و با اشغال ایران و تبعید رضاشاه انتقال سلطنت از رضاشاه به محمدرضاشاه را عملی کرد اما شهره به حقوق‌دانی نبود هرچند به ریاست دیوان عالی کشور رسید اما دکتر محمد مصدق که تحصیل‌کرده ژنو سوئیس بود و دکتر حسن روحانی تحصیل‌کرده دانشگاه کلاسکو، هرچند هر دو بیشتر مرد سیاست بودند اما وجهه حقوق‌دانی آنان بر وجهه سیاسی آنان می‌چربد؛ سرنوشت کانون وکلا اما با دکتر محمد مصدق گره خورده و اگر آرزوهایی که دکتر حسن روحانی در شصت‌وچهارمین سالگرد استقلال کانون وکلا که برای نخستین‌بار در جمع به گفته خودش؛ در جمعی هستیم که خود من هم افتخار دارم که پروانه وکالت دارم، حضور پیدا کرد و همانند مارتین لوترکینگ آرزوهایی داشت، اگر این آرزوها که رؤفای همه وکلاست و این بار از زبان ریاست‌جمهور حقوق‌دان بیان شده است، جامه عمل بیوشد می‌توان تا اندازه‌ای به استقلال وکیل و جایگاه وکلا پی برد.

دکتر محمد مصدق با توجه به آشنایی با حقوق اروپایی و اینکه خود دارای پروانه وکالت از کشور سوئیس بود و به قدرت دفاع و اهمیت آن واقف بود، با تکیه بر قانون حدود اختیارات که از مجلس برای تهیه و تصویب لوایح گرفته بود، لایحه استقلال کانون وکلا را امضا کرد. توضیح اینکه مرحوم دکتر مصدق با توجه به مجلس پرحاشیه‌ای که در آن زمان داشتیم، درصدد برآمد که از مجلس اختیاراتی برای تهیه و تصویب لوایح در غیاب مجلس اخذ کند و این قانون که معروف به قانون حدود و اختیارات شد، دست دکتر مصدق را باز گذاشت و یکی از لوایح مهم همین لایحه، استقلال کانون وکلاست. بعد از سقوط دکتر مصدق، کمسیون مشترکی برای بررسی لوایح امضاشده از سوی دکتر مصدق، لوایچی را که در غیاب مجلس به امضای دکتر مصدق رسیده بود، تعیین تکلیف کرد که یکی از لوایح همین لایحه استقلال کانون وکلا بود که مینا به تصویب کمسیون مربوطه رسید و با استقلال کانون‌های وکلا نام دکتر مصدق حقوق‌دان و دارای پروانه وکالت به‌عنوان معمار استقلال کانون وکلا وارد تاریخ شد و جشن استقلال را روز هفتم اسفند هر سال هم یادگار تأیید لایحه استقلال به وسیله کمسیون تعیین تکلیف است. دکتر حسن روحانی دومین حقوق‌دانی است که با داشتن پروانه وکالت به عالی‌ترین مقام اجرایی کشور رسیده است و مهم‌ترین تبلیغ وی در مناظره انتخاباتی وقتی است وجهه حقوق‌دانی خود را در مقابل سوابق سایر کاندیداها با افتخار اعلام کرد و همین تأکید بر حقوق‌دانم، به تفسیر بسیاری از صاحب‌نظران شاهساید یکپروزی وی بر دیگر کاندیداها خصوصا محمداقبر قالیباف شد.

سرنوشت وکالت‌اما در این ۶۴ سال قصه پرغصه‌ای است که نیاز به ذکر مصیبت دارد؛ زمانی که لایحه استقلال به وسیله مرحوم دکتر محمد مصدق تهیه و تصویب شد، دادگستری نوین که از سوی مرحوم علی‌اکبرخان داور با درجه‌بندی محاکم به صلح و شهرستان و استان و دیوان عالی کشور تشکیل شده بود و شرط استخدام قضات، داشتن حداقل لیسانس حقوق از دانشکده‌های حقوق داخله و خارجه بود، باید جایگاه وکیل نیز بازتعریف می‌شد، در قانون سال ۱۳۱۵ وکالت دادگستری دارای درجانی بود. وکالت در محاکم صلح و بدایت و استیناف و تمیز که مخصوص وکلای درجه یک بود، وکالت در محاکم صلح و بدایت و استیناف که مخصوص وکلای درجه دو بود و وکالت در محاکم صلح و بدایت که مخصوص وکلای درجه سه بود اما در لایحه استقلال با تأسف فراهم کرده است که حذف شد و همه دارندگان لیسانس حقوق به بالا از دانشکده‌های حقوق داخله و خارجه با طی تشریفاتى موفق به محاکم درجه یک بودند وکالت پایه یک می‌شوند و در همه محاکم می‌توانند وکالت کنند؛ موضوعی که با تأسف باعث رشدنکردن جامعه وکالت شده است و تفاوتی بین کارآموزی که امروز با داشتن لیسانس و گذراندن اختبار دارای پروانه وکالت شده است، با وکلای که چندین سال سابقه وکالت و تحصیلاتی بالاتر از لیسانس دارند، نمی‌شود؛ در اکثر کشورها علاوه بر تخصصی‌بودن وکالت شرکت در همه محاکم از روز اول امکان‌پذیر نیست و وکلا باید در طول ایام وکالت با گذراندن مراحل قانونی و ارتقای سطح دانش خود به مراحل بالاتر ارتقای درجه پیدا کنند، بگذریم که این موضوع نیاز به شرح و بسط بیشتر دارد، اما وضع فعلی وکلای و وکالت و امکان‌پذیر نبودن، امروزه اکثر لایحه استقلال کانون وکلای دادگستری در پنجم اسفندماه سال ۱۳۳۳ در کمسیون مشترک مجلسین مورد تأیید قرار گرفت، محل استقرار کانون در تهران بود و برابر ماده یک لایحه استقلال، تشکیل کانون در دیگر نقاط مشروط به این شد که در آن حوزه حداقل ۶۰ نفر وکیل دادگستری به شغل وکالت اشتغال داشته باشند، عددی که در آن سال‌ها در یک استان به‌زودی امکان‌پذیر نبود، امروزه اکثر استان‌ها دارای کانون وکلای مستقل هستند و کانون مرکز یعنی هسته اولیه کانون‌های وکلا غیر از تهران یکی، دو استان را بیشتر پوشش نمی‌دهد. از طرفی تعداد پرونده‌های قضائی امروزه از مرز ۱۵ میلیون گذشته که عدد قابل تعمقی است و به مرور من باید روبه‌رو هستیم.

ادامه در صفحه ۱۱